**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه شصت و هفتم\_ 19 بهمن 1399**

**[مناقشۀ سوم آیت الله سیستانی]**

اشکال سومی که به تقریب اول از وجه اول می توان داشت، این است که شما در فرق بین تعارض و تزاحم مطالبی را بیان فرمودید، که آن مطالب دارای محذوراتی است، چون اولاً شما در فرق بین تعارض و تزاحم، فرمودید در تزاحم ملاک­ها احراز می­شود، ولی در تعارض ملاکات مصالح و مفاسد، احراز نمی شود، فارق اساسی تزاحم و تعارض را این دانستید، که در تزاحم ملاکات موجود است، در تعارض خیر ملاک معلوم نیست، محرز نیست، مبتنی کردن فارق بین تعارض و تزاحم بر مسألۀ ملاکات دچار یک اشکال فنی است، و آن اشکال این است که متکلمین اسلامی بر دو دسته هستند:

1. گروهی از معتزله و امامیه که می گویند احکام مستند به مصالح و مفاسد و ملاکات است
2. اشاعره که مبناءً بحث ملاکات را قبول ندارند.

حال اگر ما بحث فرق تعارض با تزاحم را گره زدیم به بحث ملاکات، نتیجه­اش این می شود که فقط باید قائلین به وجود ملاکات وارد بحث فرق بین التعارض و التزاحم شوند، فرقی که شما بین تعارض و تزاحم گذاشتید، این شامل همۀ آراء و عقائد کلامی نخواهد شد، اشاعره هم بحث تعارض و تزاحم را دارند، در عین آن که تبعیت احکام از مصالح و مفاسد را نمی پذیرند، پس بهتر آن است که فرقی را بین بین تعارض و تزاحم بیان کنیم، که با جمیع آراء تلائم داشته باشد حتی علی القول به عدم تبعیت الاحکام للملاکات.

ان قلتَ ما در بحث تزاحم ناچار هستیم، که از طریق امامیه و معتزله وارد بحث بشویم، ناچار هستیم که بگوییم احکام تابع ملاکات است، خود به خود بحث تزاحم اشعری را از بحث ما خارج می کند، چون ما در باب تزاحم ناچاریم که یکی از مرجحات را اهمیت من حیث الملاک قرار بدهیم، قطعا اهمیت من حیث الملاک که تنها مرجح بالاهمیت است، وقتی است که قائل به وجود ملاکات باشیم و وقتی در وجود ملاک اشکال داریم، اشعری هستیم، ترجیح به ملاک منتفی می وشد، ترجیح به ملاک هم که منتفی شد باب تزاحم دیگر معنا ندارد، پس چه بخواهیم و چه نخواهیم ما باید بحث را بین امامیه و معتزله منحصر کنیم که می گویند احکام تبعیت از ملاکات می کند.

قلتُ: آن اهمیتی که در باب تزاحم معیار است، **لا تختص بالملاک** تا فقط امامیه و معتزله بتوانند تزاحم را مطرح کنند **بل یمکن أن یکون عند الاشاعره من حیث تأکد الحکم فی لسان الدلیل او من حیث الشدة و الضعف فی العقوبة و القانون الجزائی**

مگر تنها راه تشخیص اهمیت در یک حکم، اهمیت ملاک است تا بگویید بحث طوری مطرح شد که دیگر اشارع گویا مبحث تزاحم را ندارند، اشاعره هم ممکن است تزاحم را بیاورند، بحث اهم و مهم را مطرح کنند، اما نه اهم از حیث ملاک، گاهی یک حکمی در لسان دلیل مؤکداَ بیان می شود، از ادات تأکید در آن استفاده می شود، این نشانۀ اهمیت حکم است و هیچ ربطی هم به ملاک ندارد، گاهی ترک یک قانون و گاهی شدید نشان داده شده از حیث جزاء و عقوبت، ضعف عقوبت نشان از کم اهمیت بودن، شدت در عقوبت نشان از اهمیت داشتن، پس ببینید اشعری هم می تواند وارد بحث تعارض و تزاحم شود، آن وقت شما در تقریب اول از وجه اول که بحث قصور قدرت را در مرحلۀ انشاء می دانید در فرق بین تعارض و تزاحم به گونه­ایی مطرح می کنید که گویا بحث تعارض و تزاحم فقط در جایی است که شما ملاکات را بپذیرید، ملاک بحثش مربوط به تزاحم باشد، که ملاکات محرز می شود، معلوم می شود، دون التعارض. این ها یعنی اختصاص دادن بحث فرق بین تعارض و تزاحم، به امامیه و معتزله و خارج کردن اشاعره از گردونۀ بحث، در حالی که نباید در فرق بین تعارض و تزاحم اشاعره را از گردونۀ بحث خارج کنیم.

هذا اولا، یعنی این اولین محذور تقریب شما در فرقی که نهادید بین التعارض و التزاحم.

**ثانیا ان هذا التقریب یتوقف علی ان یکون الدلیل الدال علی اصل الجعل، بالدلالة المطابقیة یدل ایضا علی الملاک و الحکم الاقتضائی؛ بالدلالة الالتزامیة.**

توضیح مطلب این است که ما یک لزوم بیّن داریم و یک لزوم غیر بیّن. لزوم بیّن، احتیاج به اقامۀ برهان، در ملازمه ندارد، به خلاف لزوم غیر بیّن.

حال این که "صل" که مدلول مطابقیش وجوب نماز است، ملازمه دارد با وجود ملاک و مصلحت در نماز، که نماز که نام دیگر ملاک و مصلحت حکم اقتضائی است یعنی حکم در مرحۀ اقتضاء این تلازم بین وجود مدلول مطابقی در وجوب نماز با وجود مصالح و ملاکات در نماز ، آیا تلازم بینّ به معنای اخص است؟ اگر بخواهیم تلازم بین مدلول مطابقی در "صل" با مدلول التزامی را تلازم بیّن به معنی الأخص بگیریم، باید آن­چنان واضح باشد که نیازی به اقامۀ دلیل و برهان به تبعیت احکام از ملاکات نباشد. لازمه­اش این است که قول اشاعره آن­قدر باطل و خلاف ظاهر باشد که اثبات بطلانش اساسا مؤونه­ و برهانی نطلبد، در حالی که مسألۀ ثبوت ملاکات در احکام به چنین وضوح و آشکاری نیست که محتاج اثبات، برهان و دلیل نباشد، مدلول التزامی "صل" وجود ملاکت هست، اما اثبات این مدلول التزامی در عرض و مساوی مدلول مطابقی نیست، پس چرا به گونه­ایی فرق بین تعارض و تزاحم را اختصاص به ملاکات می دهید و می گویید ملاکات کانّه لازم بیّن به معناه الأخص هستند؟ گویا لفظ "صلِّ" دلالتش بر وجوب نماز و دلالتش بر وجود ملاک لفظیه و برابر هست، هیچ برهانی نمی طلبد، در حالی که قطعا چنین نیست.

پس مشکل اول حرف شما این بود که بیان­تان مبنایی است اشاعره را از دور خارج کرده است، مشکل دوم این که می خواستید طوری وانمود کنید که فهم ملاکات به عنوان مدلول التزامی احکام گویا یک امر مسلم و بیّن بالمعنی الاخص است، در حالی که این گونه مسلم بودن چنین می طلبد که ما برهان نیاز نداشته باشیم در حالی که تبعیت احکام از ملاکات قطعا محتاج به برهان است

هذا ثانیا.

**و اما ثالثا؛ لو سلمنا أنَّ استکشافَ الملاک مدلول التزامی فانّ تمامیة هذا التقریب تتوقف علی القول بعدم تبعیة ال مدلول التزامی للمدلول المطابقی فی السقوط، مع أنَّ الأمر لیس من الوضوح، بحیث یؤدی من المسلمات فانّ بعض الاعاظم و جماعة ذهبوا الی ان المدلول الالتزامی یتبع المدلول المطابقی فی الحجیة ثبوتا و سقوطا.**

توضیح ذلک: شما در بیان فرق بین تعارض و تزاحم و تأثیر قصور قدرت در مرحلۀ جعل در عین این تعارض و تزاحم فرق دارند، به این جا منتهی شدید که ما یک مدلول مطابقی داریم: "صل"، "ازل النجاسة عن المسجد" این دو مدلول مطابقی درگیر می­شوند و تساقط پیدا می­کنند اما مدلول الزتامی باقی است، این فرمایش شما فقط بر مبنای کسانی قابل قبول است که مسلم بشمارند عدم تبعیت مدلول التزامی را از مدلول مطابقی در مرحلۀ سقوط بگویند مدلول التزامی مدیون مدولول مطابقی حدوثا هست اما ثبوت و بقاء التزامی وابستۀ به مطابقی نیست، چه بسا مدلول مطابقی ساقط شود، و مدلول التزامی بماند.

شما این ها را می گفتید در حالی که این یک مبنا است در برابر جماعتی از جمله سیدنا الخویی قائل است که اگر مدلول مطابقی از کار افتاد، مدلول التزامی هم از کار می افتد.

خلاصه این که نتوانستید یک فرقی بین تعارض و تزاحم بیان کنید که همۀ آنها که این دو اصطلاح را به کار می برند، این فرق را معتقد باشند، مبنایی فرق گذاشتید، بر پایۀ امامیه و معتزله آمدید و اشاعره را عملا خارج کردید این از یک سوء .

از سوی دیگر در بین همین امامیه هم به گونه ایی پیش آمدید که یک گروه از علما با شما همراه هستند و آن کسانی هستند که دلالت الزتامیه را در مرحلۀ سقوط تابع مطابقیه نمی دانند باز هم محدودۀ بحث را تنگ تر کردید و از همۀ این ها گذشته، مدلول التزامیه­ایی به نام وجود ملاکات یک امر واضح و آشکار و لازم بیِن به معنای اخص نسبت به احکام نیست، مثل آتش و حرارت نیست که این مقدار آشکار و اضح باشد در حالی که شما این را امری مبرهن، بیّن و غیر نیاز به استدلال، غیر محتاج به استدلال معرفی کردید.

بنابراین تقریب اول از وجه اول که مبتنی بود بر فرمایش عَلَمین، مرحوم خراسانی و مرحوم عراقی با همه تفاوت هایی که بین این دو مشاهده می شد، نتوانست عقدۀ مسأله را حل کند، نتوانست بگوید تأثیر قصور قدرت الّا و لابد در مرحله انشاء و جعل است نتوانست یک فرقی که فارق علی جمیع المبانی بین التعارض و تزاحم ارائه دهد، حال باید سراغ تقریب از وجه دوم رفت. ان شاء الله فردا

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .